

## درباره‌ی وحدت اسلامی (قسمت سوم)

محمد سند

همان‌طور که هویدا است گروه «فی قلوبهم مرض» مرض درونی قلبی دارند، ولی ظاهرشان کاملاً سالم است. قرآن این خط نفاق را تا آخر دوران عمر پیامبر (ص) پی‌گیری می‌کند و در صحنه‌های مهم، کارشکنی‌های آنان را افشا می‌کند. جالب این است که قرآن این گروه (فی قلوبهم مرض) را از منافقان عادی نیز جدا می‌کند. پس معلوم می‌شود که آن‌ها مخفی‌تر از آن بودند که چون عبدالله ابی‌ها شناخته شوند. در سوره انفال، آیه ۴۹، اهل بدر به سه دسته تقسیم می‌شوند: عموم مسلمانان، منافقان، الذین فی قلوبهم مرض: «اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض غر هؤلاء دینهم ومن یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم». در آیه ۶۸ همین سوره می‌فرماید: «لولا کتاب من الله سیق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم». اهل احد را نیز به منافقان، گروه‌های فراری، گروه منقلب علی الاعقاب، و سایر مسلمان‌ها تقسیم می‌کند. (به آیه ۱۴۴ تا ۱۷۹ آل‌عمران مراجعه کنید).

درباره جنگ خندق نیز قرآن مسلمانان را به چندین دسته تقسیم می‌کند (به آیه ۲۰ سوره محمد و آیه ۱۰ تا ۲۰ و ۶۰ سوره احزاب مراجعه شود). در سوره توبه نیز مسلمانان را نسبت به غزوه حنین و تبوک به چند گروه تقسیم و از اکثر آن‌ها به بدی یاد می‌کند. در مجمع‌البیان آمده است که سوره توبه ده نام دارد مثل فاضحه، کاشفه، قارعه، قاصمه، براءت و دیگر نام‌ها که بیانگر این است که خداوند می‌خواهد در این سوره اقسام مسلمانان غیر صالح را افشا کند.

در سوره فتح هم با این که از مبایعت با پیامبر (ص) ستایش می‌کند، ولی بلافاصله می‌فرماید: «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما» (آیه ۲۹)، که معنای آن اشتراط ایمان قلبی و عمل صالح است و «منهم» اشاره دارد که همه اصحاب چنین شرایطی را نداشته‌اند. در سوره احزاب بیان می‌کند که بعضی از صحابه رسول خدا (ص) خلاف این صفت را دارند: «قد یعلم الله المعوقین منکم والقائلین لاخوانکم هلم

الینا و لایاتون الباس الا قليلا اشحة علیکم فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر اولئک لم یؤمنوا فاحبط الله اعمالهم» (آیه ۱۹) اصولا بیعت شجره داستانی دارد که برای اطلاع از آن باید به منابع مربوط مراجعه کرد.

در سوره بقره و در سوره محمد (ص) یکی از پیش‌گویی‌های قرآن به چشم می‌خورد: «ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه وهو الذ الخصام واذا تولى سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لایحب الفساد واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم وبئس المهاد» (بقره، ۲۰۳-۲۰۶) این آیات در مقابل آیات بعدی است که می‌فرماید: «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره، ۲۰۷)، که درباره حضرت امیر (ع) است و در مقابلش آن آیات صدر است که قرآن پیش‌گویی می‌کند که بعضی دیگر دارای ظاهری آراسته‌اند ولی خصومت قلبی را پنهان می‌کنند و چنانچه بر سر قدرت بیایند چنین و چنان فسادى به پا خواهند کرد .

در سوره محمد (ص) می‌فرماید: «فاذا انزلت سورة محكمة وذكر فیها القتال رایت الذین فی قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشى علیه من الموت فاولی لهم. طاعة و قول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم» (آیه ۲۰-۲۳) در این آیه پیش‌گویی می‌کند که آن کسی که بر زمام امر مسلط خواهد شد از همان گروه (فی قلوبهم مرض) است که در صدر اسلام در هسته‌های اولیه مسلمانان رخنه کردند و خاصیت آن‌ها عدم شرکت در جنگ‌ها بوده است.

در سوره تحریم هم بسیج عمومی خدا را بر ضد تصمیم دو تن از همسران پیامبر می‌بینیم: «فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاہ وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک ظهیر. عسی ربه ان یتلقن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مؤمنات» (آیه ۵). آن تصمیم بر ضد پیامبر چه بوده که خداوند این بسیج عمومی را به راه انداخته است؟ آهنگ این خطاب نظیر آهنگ آیات سوره براءت است که: «ولقد هموا بما لم ینالوا»، که داستان سوء قصد به جان پیامبر در عقبه تبوک است. در آخر سوره تحریم نیز می‌فرماید: «ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط

كانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت: رب ... »

این آیات بیانگر قاعده‌ای همیشگی برای صلاح و رستگاری است؛ در جوار صالحان و پیامبران بودن - حتی به نحو همسری برای آنان که از هر مصاحبتی نزدیک‌تر است - انسان را بی‌نیاز نمی‌کند. عمل معیار است نه صحبت و مصاحبت و همسری. لذا می‌بینیم که همسر فرعون بهشتی است و همسر نوح دوزخی، این نقص در تربیت آن پیامبر نیست، بلکه نقص در جانب قابل است. پیامبر اکرم (ص) هم یک تربیت عمومی برای تمام مسلمانان داشتند که عرب‌ها را از آن وضعیت اسف‌بار درآوردند و تمدنی عظیم را برای آن‌ها پایه‌ریزی کردند، اما این به معنای رسیدن به درجه نهایی اصلاح برای همه مسلمانان نیست.

۴. مذاهب اسلامی برای مدح صحابه به مجموعه‌ای از آیات تمسک کرده‌اند که این‌جانب آن‌ها را در ده طایفه جمع‌آوری کرده و به تفصیل از مفاد آن‌ها بحث کرده‌ام<sup>۱</sup>. خلاصه آن بحث‌ها این است که مدح در آن آیات، مشروط به ایمان قلبی و عمل صالح و حسن عاقبت است و برخی از آن‌ها - به حسب روایات فریقین و قراین لفظی - در خصوص حضرت امیر (ع) نازل شده است و با توجه به آیات وارد شده در مذمت صحابه، معلوم می‌شود که آیات مدح‌کننده مطلق نیستند.

۵. گفته می‌شود که در سیره صحابه و اختلافات آن‌ها نباید جست‌وجو کرد، چرا که به حریم اسلام خدشه وارد می‌کند؛ و این عجیب است. اگر بناست که صحابه الگوی رفتاری و مرجعیت علمی برای مسلمانان باشند، چگونه می‌توان بدون بررسی سیره‌شان از آنان درس گرفت؟ آیا ممکن است کسی الگو قرار بگیرد و سیره او و کیفیت سلوکش با دیگران و علت اختلافاتش با امثال خود بررسی نشود؟ ما برای تبعیت از این حجت‌ها نباید بدانیم که در سقیفه بنی‌ساعده چه منطق دینی‌ای به کار گرفته شد؟ چرا عده‌ای از صحابه آن را نپذیرفتند؟ چرا عده‌ای بعد از آن جریان، تبعید یا ترور شدند؟ چرا عثمان به مدت شش‌ماه در محاصره همین مسلمانان بود؟ چرا او را

---

<sup>۱</sup> در مجله تراثنا از شماره ۵۷ به بعد.

کشتند و در قبرستان یهودیان دفنش کردند؟ چرا جنگ جمل پیش آمد و عایشه در مقابل امیرالمؤمنین (ع) قرار گرفت؟ و هزاران چراهای دیگر که در مقابل نسل‌های بعدی قرار دارد.

دهم: گفته‌اند که متاسفانه یکی از اشکالات ما این است که اصلاً برای فتوحات اسلامی ارزش قائل نیستیم و می‌گوییم یک مشت عرب سنی ریختند و این کارها را کردند. اگر همین سنی‌ها نبودند ما ایرانیان اکنون مجوسی بودیم.

در مقابل هم این سؤالات مطرح است که چرا حضرت علی (ع) در ۲۵ سال خانه‌نشینی‌اش در هیچ جنگی فرماندهی و یا شرکت رزمی نداشت؟ چرا در پنج‌سال حکومت خود از این سنخ فتوحات نکرد؟ و چرا همین سیاست را امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هم دنبال می‌کردند؟ آیا فکر نکرده‌ایم که چهره اسلام خون‌ریز و بی‌رحم و نسل‌کش و ثروت‌اندوز و غارت‌گر که در کتب اروپاییان پر است، محصول همین فتوحات برق‌آسا و کشورگشایی‌های بی‌ضابطه بوده است؟ گرچه ما هرچه را در کتب شرق‌شناسان آمده است صحیح نمی‌دانیم، ولی با منابع تاریخی اسلامی خودمان چه کنیم؟ آن‌ها را که نمی‌توانیم مخفی کنیم. حقیقت این است که شیوه هشتاد جنگ پیامبر (ص) با این کشورگشایی‌ها کاملاً متفاوت بود. گرچه از دید فقهی، خیلی از جنگ‌های رسول خدا (ص) جهاد ابتدایی بود که خیزش نظامی در آن از طرف پیامبر (ص) بود، اما از دید حقوقی، همان‌ها هم جهاد دفاعی محسوب می‌شد. جنگ بدر اقدامی بود از سوی پیامبر خدا (ص) برای «مقابله به مثل» مالی با قریش که اموال مسلمانان را در مکه غارت کرده بودند. احد و خندق کاملاً جنبه دفاعی داشت. جنگ خیبر به سبب خیانت یهود، جنگ تبوک برای دفع تهدید رومیان و فتح مکه به دلیل نقض پیمان آن‌ها بود. جاذبه اسلام به حدی بود که «و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا». چطور شد که این جاذبه به تدریج خاموش گشت و جای آن را ترس و وحشت و تنفر فراگرفت؟ آیا اینها ریشه در فتوحات «طالبانی» نداشت؟

مرحوم پرفسور فلاطوری، در یکی از مصاحبه‌هایش، همین ذهنیت غربی‌ها را مانع از روآوردن آن‌ها به اسلام می‌داند. فتوحات صلاح‌الدینی فجایی را به دنبال داشت که قابل اغماض نیست. این کشورگشایی‌ها که در آن‌ها نه حرمت زنان، کودکان، پیران و نسل بشری رعایت می‌شد و نه منابع کشاورزی - که قرآن کریم در آیه ۲۰۳ تا ۲۰۶

سوره بقره و ۲۲ سوره محمد (ص) آن‌ها را پیشگویی کرده بود - فتوحات نبود، بلکه ایجاد سد و مانع در راه انتشار اسلام از راه عطوفت الهی و هدایت و فطرت بود. مگر خداوند در چندین سوره قرآن وعده نفرموده است که دین اسلام سراسر کره خاکی را دربرمی‌گیرد؟ پس چرا این وعده تا به حال ناکام مانده است؟ از این جا معلوم می‌شود که چرا امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین (ع) تمام سیاست خود را به اصلاح درون جامعه اسلامی منعطف کرده بودند. چگونه برای اسلام جاذبه‌ای می‌ماند اگر معاویه را بر بخش وسیعی از بلاد اسلامی حاکم کنیم؟ چگونه اسلام چهره اصلی خود را حفظ می‌کند اگر فرماندهی کل نیروهای مسلح به دست خالد بن ولید باشد؟ در جایی که خالد بن ولید، سیف‌الاسلام باشد همان بهتر که این سیف در غلاف باشد. همین‌ها به نام فتوحات مرتکب زشت‌ترین مفاسد اخلاقی شدند. نگاهی اجمالی به ثروت‌های هنگفت و بادآورده برخی از صحابه صدر اسلام از این فتوحات کافی است که ما را در نیات آن‌ها دچار تردید و دودلی کند. آیا نباید احتمال دهیم که ارائه الگوهای ناصالحی همچون خالد‌ها و معاویه‌ها در سرزمین‌های تازه فتح‌شده، به جهت خاموش کردن نور دین اسلام و به فراموشی سپردن الگوهای واقعی یعنی خاندان پیامبر بوده است؟ آیا فکر نمی‌کنید که این جنگ‌های پرسروصدا و پرمنفعت، یک نوع سرگرمی برای مردم بوده است تا آن‌ها متوجه انحراف عظیم‌تر نشوند؟

یازدهم: گفته می‌شود که یکی از موانع بزرگ در راه وحدت اسلامی مسئله سب و لعن صحابه در بین امامیه است، در حالی که قرآن از این عمل نهی کرده است: «ولاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم» (انعام، ۱۰۸) و در جای دیگر می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن» (نحل، ۱۲۵)؛ و نیز: «ادفع بالتی هی احسن السیئة فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم» (فصلت، ۳۴) سیره و شیوه پیامبر اکرم (ص) هم همین بود و حتی خود حضرت امیر (ع) هم در جنگ صفین اصحاب خود را از سب نهی فرمود: «لاتکونوا سباین»

آیا این‌ها به معنای تصحیح اعمال دشمنان اهل‌بیت (ع) و خوب دانستن آنان است؟ یا به معنای از بین بردن حالت نفرت در بین مسلمانان است؟ یا به معنای جست‌وجو نکردن در پرونده دشمنان و سکوت در برابر سیره

آن‌هاست؟ یا به این معناست که در برخورد با پیروان آن‌ها نباید احساسات‌شان را به آتش کشید که باعث فتنه‌های اجتماعی و دور شدن آن‌ها از اهل‌بیت پیامبر (ص) بشود؟

طعن و لعن به معنای نفرت از زشتی‌ها و ظلم‌ها را نمی‌توان از جهت عقلی قبیح دانست، چرا که ما فطرت خود را نمی‌توانیم عوض کنیم. گرایش به عدل و احسان و تنفر از ظلم و زشتی یک امر فطری است. به علاوه، قرآن هم از گرایش به ستمگران نهی کرده است: «و لا تتركوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» (هود، ۱۱۳) از این‌جا معلوم می‌شود که نهی از سب و لعن مربوط به نحوه برخورد و رفتار با دشمن است، نه مربوط به گرایش‌های درونی خود انسان. سب و لعن در برخورد با مخالفان، نتیجه‌اش این است که آن‌ها هم به مقدسات ما بی‌احترامی می‌کنند و لذا حضرت امیر (ع) بعد از نهی از سب می‌فرماید: «ولکن اذکروا اعمالکم لهم».

خود خداوند در قرآن کریم اوصاف زشت افرادی را برشمرده و آن‌ها را مذمت کرده و نفرت خود را از آن‌ها اعلام کرده است: «ویل لكل همزة لمزة» (همزة، ۱) «ولا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثم عتل بعد ذلک زمیم» (قلم، ۱۳-۱۰) قرآن در جای دیگر یهودیان را به مسخ‌شدگان به صورت میمون توصیف می‌کند. پس بد دانستن بدان و نفرت از آن‌ها به عنوان یک امر قلبی نه تنها نهی ندارد که هم فطری است و هم شرعی. قرآن به لعن ظالمان و آن‌هایی که حقایق را پنهان و امر را بر دیگران مشتبه می‌کنند فرمان می‌دهد: «ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون» (بقره، ۱۵۹) و موارد بسیار زیاد دیگری از لعن‌های قرآنی نیز هست که فرصت ذکر همه آن‌ها نیست. پس معلوم می‌شود که تنها در موارد تبلیغی از سب و لعن نهی شده است نه در موارد دیگر.

دوازدهم: گفته‌اند که اعتقاد امامیه به این‌که امامان اهل‌بیت (ع) از غیب مطلع‌اند، یک نوع غلو و ادعای نبوت برای آنان است.

به طور بسیار فشرده جواب می‌دهیم که این نظر حتی با ظواهر قرآن هم ناسازگار است. چون در قرآن الگوهایی داریم که با این‌که مقام پیامبری ندارند، اما با غیب مرتبط بوده‌اند و قرآن چنین مقامی را برای آن‌ها تایید

کرده است، مانند حضرت مریم و ذوالقرنین و خضر و طالوت و مادر موسی، با این‌که خضر و ذوالقرنین از عباد صالح خدا بوده‌اند و طالوت امام و پیشوای جامعه بوده و هیچ‌کدام در حد نبوت نبوده‌اند. آیات بسیار دیگری هم هست که فعلاً مقام را گنجایش آن‌ها نیست.